

جلال آل احمد

نویسنده : محمود کریمی

به بهانه ۱۸ شهریور، سال روز درگذشت جلال آل احمد

قلم

«تمام حرف های دنیا سی و دو تا است؛ از الف تا ی؛ از اول بسم الله تا تای تمت. حالا فهمیدید؟ می خواهم بگویم از آن چه خدا گفته و توی کتاب های آسمانی پیغمبرها نوشته اند تا حرف هایی که فیلسوفان گفته اند و شعرا توی دیوان هاشان ردیف کرده اند، تا آن چه شما بچه مکتبی ها می خوانید و من در تمام عمرم برای مشتری هایم نوشته ام، همه حرف و سخن های عالم از همین سی و دو تا حرف درست شده؛ به هر زبانی که بنویسی؛ ترکی یا فارسی یا عربی یا فرنگی. گیرم یکی دو تا بالا و پایین برود؛ اما اصل قضیه فرقی نمی کند. هر چه فحش و بد و بیراه است، هر چه کلام مقدس داریم، حتی اسم اعظم خدا که این قلندرها خیال می کنند گیرش آورده اند، همه شان را با همین سی و دو حرف می نویسند. می خواهم بگویم مبدا یک وقت این کوره سوادى که داری، جلوی چشمت را بگیرد و حق را زیر پا بگذاری. یادت هم باشد که ابزار کار شیطان هم همین سی و دو تا حرف است. حکم قتل همه بی گناه ها و گناهکارها را هم با همین حروف می نویسند. حالا که این طور است مبدا قلمت به ناحق بگردد و این حروف در دست تو یا روی کاغذ بشود ابزار کار شیطان.»

اگر روزی روزگاری دست بر قضا مانیفست جریان ادبیات و هنر متعهد نوشته شود، بدون شک، یکی از بندهای آن همین چند خط بالا است که جلال در کتاب «نون والقلم» گفته است. همه دعوای هنر متعهد با سایرین نیز بر سر همین موضوع است که «قلم»، ابزار کدام جریان است؟ و نویسندگان و روشنفکران برای چه کسی یا چه چیزی قلم می زنند؟ البته جلال در جاهای دیگر هم به این موضوع اشاره می کند که هدفش از قلم زدن، نان خوردن نیست و هر چه پدرش از راه «کلام» نان خورده، بس است. او می گوید: «این قلم از سال ۱۳۲۳ تا به حال دارد کار می کند؛ گاهی مرتب و گاهی نه به ترتیبی؛ گاهی به فشار درونی و الزامی و اغلب بنا به عادت؛ گاهی گول؛ ولی بیشتر موظف یا به گمان ادای وظیفه ای؛ اما نه هرگز به قصد نان خوردن.»

جلال آل احمد یکی از نامدارترین روشنفکران حیات اجتماعی معاصر است. حضور جلال آل احمد در جریانات روشنفکری دهه های سی و چهل یکی از نقطه عطف های زندگی این نویسنده ماهر محسوب می شود. او حدود ۵۰ اثر از خود باقی گذاشت. اندیشه های جلال آل احمد بعد از تشکیل جمهوری اسلامی نیز مورد توجه اندیشمندان حوزه سیاست و اجتماع قرار گرفت.

بررسی شخصیت اعتقادی جلال آل احمد

سیر اعتقادی آل احمد را می توان به سه بخش زیر تقسیم کرد:

الف. جلال متأثر از خانواده؛

دوره اول، حدود سال های ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۲ را در بر می گیرد که در حقیقت از آغاز زمان تحصیلات آل احمد تا قبل از سفر وی به نجف اشرف است. در این مدت، جلال تحت تأثیر جو شدید مذهبی خانواده خویش قرار داشته است و مجبور به انجام تمام اعمال و رفتار مذهبی و به طور کلی، تمام مراسم مذهبی ای بوده از طرف خانواده اش اعمال می شده است.

خود جلال در این باره گفته است: «از خانواده ای روحانی برآمده ام. پدر و برادر بزرگ و یکی از شوهر خواهرام در مسند روحانیت مردند و حالا برادرزاده ای و یک شوهر خواهر دیگر، روحانی اند و این تازه اول عشق است که الباقی خانواده همه مذهبی اند. با تک و توک استثنایی»؛ اما آغاز تغییر فکر جلال از سفری که به نجف اشرف داشته، آغاز شده است: درست هنگام بازگشت بود که اخلاق و رفتار گذشته خویش را کنار گذاشت؛ «در بازگشت از سفر گفته اند که جلال دیگر میل به شرکت در مجالس روضه و قرائت قرآن های مسجدی را نداشت و به جای آن شیفته درک محضر «شریعت سنگلجی» شده بود...»؛ حتی برادرش گفته که گرایش هایی به مذهب اهل سنت پیدا کرده بود.

ب. لامذهبی جلال؛

دوره دوم از سال ۱۳۲۳ آغاز شد که جلال وارد حزب توده شد و تقریباً مسیر اندیشه جلال به طور کامل عوض شد. عامل تغییر اندیشه، قرار گرفتن آل احمد در محیطی باز و گسترده تر از محیط خانه بود و در همین هنگام بود که جلال از خانواده جدا شد. وی دقیقاً از همین جا بود که تمام اندیشه های مخالف جلال در مورد دین و مذهب مجال بروز و خودنمایی پیدا کردند. این مدت، دوره نویسندگی جلال است که افکارش در آثارش به خوبی منعکس می شود.

دیدار با امام خمینی (ره)

پدر جلال فوت کرد. فوت پدر، اگر چه واقعه ناگواری بود، اما در باطن، منشاء اثر خیری برای جلال شد؛ زیرا شخصیتی بزرگ به مراسم ختم پدر وی آمده بود؛ امام خمینی. شاید این اولین جایی بود که جلال از نزدیک امام را می دید. این ماجرا باعث شد که جلال و برادرش برای پس دادن بازدید، به منزل امام بروند. شمس آل احمد در مورد ماجرای این دیدار می گوید:

«سال چهل، من و جلال رفتیم دیدن آقای خمینی، برای پس دادن بازدید آقا که به مجلس ختم پدرمان آمده بودند. آقای خمینی من و جلال را که می خواستیم پایین اتاق بنشینیم، دعوت کرد کنار خودش. ما همین که نشستیم، کتاب غرب زدگی را که آن روزها تازه - قاچاقی- درآمده بود و گوشه اش از زیر تشک آقا پیدا بود، شناختیم. جلال گفت: آقا! این مزخرفات پیش شما هم رسیده؟ آقای خمینی گفتند: اینها مزخرف نیستند جوان! اینها چیزهایی است که ما باید می گفتیم و شما گفتید.»

همین دیدار کافی بود برای جلالی که در همه عمر در صف مبارزه با تحجر و استبداد و عقب ماندگی بود، تا به خیل طرفداران امام بپیوندد و حتی سال ۴۳ که جلال به حج رفته بود، وقتی خبر آزاد شدن امام را شنید، نتوانست جلوی خوشحالی و شعف خود را بگیرد و از همان جا نامه ای به امام نوشت؛ با این مضمون:

«مکه، روزشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۴۳ / ۸ ذی حجه، ۱۳۸۳

آیت الله!

وقتی خبر خوش آزادی آن حضرت تهران را [به] شادی وا داشت، فقرا منتظر پرواز بودند به سمت بیت الله. این است که فرصت دست بوسی مجدد نشد؛ اما این جا دو سه خبر اتفاق افتاده و شنیده شده که دیدم اگر آنها را وسیله ای کنم برای عرض سلامی، بد نیست.

اول این که مردی شیعه جعفری را دیدم از اهالی الاحساء -جنوب غربی خلیج فارس، حوالی کویت و طهران- می گفت ۸۰ درصد اهالی الاحساء و قطیف شیعه اند و از اخبار آن واقعه مومله پانزده خرداد، حسابی خبر داشت و مضطرب بود و از شنیدن خبر آزادی شما شاد شد. خواستم به اطلاعاتان رسیده باشد که اگر کسی از حضرات روحانیان به آن سمت ها گسیل بشود، هم جا دارد و هم محاسن فراوان.

دیگر این که در این شهر شایع شده است که قرار بوده آیه الله حکیم امسال مشرف بشود؛ ولی شرایطی داشته که سعودی ها دو تایش را پذیرفته اند و سومی را نه. دوتایی را که پذیرفته اند، داشتن محرابی برای شیعیان در بیت الله و تجدید بنای مقابر بقیع و اما سوم که نپذیرفته اند، حق اظهار رأی و عمل در رؤیت هلال. به این مناسبت، حضرت ایشان خود نیامده اند و هیئتی را فرستاده اند؛ گویا به ریاست پسر خود. خواستم این دو خبر را داده باشم. دیگر این که گویا فقط دو سال است که به شیعه درین ولایت حق تدریس و تعلیم داده اند؛ پیش از آن حق نداشته اند.

دیگر این که غرب زدگی را در تهران قصد تجدید چاپ کرده بودم با اصلاحات فراوان؛ زیر چاپ جمعش کردند و ناشر محترم متضرر شد. فدای سر شما. دیگر این که طرح دیگری در دست داشتم که تمام شد و آمدم درباره نقش روشنفکران میان روحانیت و سلطنت و توضیح این که چرا این حضرات همیشه در آخرین دقایق طرف سلطنت را

گرفته اند و نمی بایست. اگر عمری بود و برگشتیم، تمامش خواهیم کرد و به حضرتتان خواهیم فرستاد. علل تاریخی و روحی قضیه را گمان می کنم داده باشم. مقدماتش در غرب زدگی ناقص چاپ آمده، دیگر این که امیدوارم موفق باشید.

والسلام. جلال آل احمد

همچنان که آن بار در خدمتتان به عرض رساندم، فقیر گوش به زنگ هر امر و فرمانی است که از دستش برآید. دیده شده که گاهی اعلامیه ها و نشریاتی به اسم و عنوان حضرت در می آمد که شایستگی و وقار نداشت. نشانی فقیر را هم حضرت صدر می داند و هم این جا می نویسم: تجریش، آخر کوچه فردوسی. والسلام»

از این تاریخ به بعد، معلوم می شود که جلال در ارتباط با امام بوده است؛ چنان چه در گزارش های ساواک نیز این امر مشهود است.

در یکی از اسناد ساواک آمده است:

«خیلی محرمانه

از: اداره سوم

به: ریاست ساواک تهران

نخست وزیر سازمان اطلاعات و امنیت کشور س.ا.و.ا.ک

درباره: جلال الدین سادات آل احمد

در بررسی مدارک مکشوفه از منزل آیت الله خمینی نامه ای به دست آمده که توسط نامبرده بالا، به عنوان خمینی نوشته شده و مبین وجود ارتباط نزدیک بین دو نفر مذکور با همدیگر می باشد. خواهشمند است دستور فرمایید هرگونه سوابقی درباره ارتباط نامبردگان در آن ساواک موجود است، خلاصه آن را به این اداره کل اعلام نمایند. ضمناً اعمال و رفتار جلال آل احمد را از طریق عوامل و منابع موجود، کماکان تحت مراقبت قرار داده و اخبار مکتسبه را به موقع اشعار دارند.

مدیرکل اداره سوم، مقدم ۴۷/۳/۱.»

سه ماه بعد از این، ساواک گزارش دیگری مبنی بر ارتباط بین جلال و امام خمینی منتشر به این شرح کرد:

«به: ۳۱۲

از: ۲۰ هـ ۲

موضوع: انتشار رساله ای به زبان فارسی و عربی به وسیله امام خمینی

اخیرا آیت الله خمینی رساله ای منتشر نموده و در آن به جای نماز و روزه، نه اصل انقلابی به زبان عربی و فارسی در مورد مبارزه نوشته است و از بغداد جهت جلال آل احمد ارسال شده است و اینک در منزل جلال آل احمد موجود است و امکان دارد تا چند روز دیگر در بین دستجات اپوزیسیون و مخالف دولت و بازاری ها توزیع گردد. ملاحظات: با توجه به گزارش عملیاتی، اقدام مستقیم در زمینه مفاد خبر، به حفاظت منبع لطمه وارد می سازد. جاجرود، اداره کل سوم، ۴۷/۶/۳۱.»

البته امام خمینی نیز بعدها در سال ۵۹، در دیداری که با شمس آل احمد (سردبیر وقت روزنامه اطلاعات) داشت، به این

ملاقات اشاره کرد و نشان داد که هنوز بعد از گذشت تقریبا ۲۰ سال از آن ماجرا، آن را به یاد دارد:

وی در این باره گفت: «آقای جلال آل احمد را جز یک ربع ساعت بیشتر ندیده ام. در اوایل نهضت، یک روز دیدم که آقای در اتاق نشسته اند و کتاب ایشان - غرب زدگی- در جلوی من بود. ایشان به من گفتند: چه طور این چرت و پرت ها پیش شما آمده است - یک همچنین تعبیری- فهمیدم که ایشان جلال آل احمد است. مع الاسف دیگر او را ندیدم. خداوند او را رحمت کند.»

ج. بازگشت به دین واقعی؛

دوره سوم از سفر ۱۳۴۳ وی به حج آغاز شد که باعث بازگشتی واقع بینانه به اسلام ناب شد و جلال به یک دین واقعی و بدون تعصب و خرافات گرایید. به عقیده او، «امروز حقایق دینی، چون زیر حجاب باطل مستور مانده است، از آن جا که ابرهای متراکم تحجر و تعصب اکنون پرده گستر بر آیین راستین گردیده دیگر، ستاره گوهر شب چراغ را از زیر انبوه نجات بخشید و با شکاندن پوسته ها، به مغز رسید... انسان چه بخواهد چه نخواهد، خداپرست است و خداجویی ذاتی آدمی است و ذاتی لایتغیر است.»

جلال وظیفه تعریف روشن از دین را به عهده روحانیون و روشنفکران متعهد می گذارد؛ زیرا این کار می تواند نظامی بسیار روشن و قابل پیشرفت در جامعه ایجاد کند.

سال های پایانی عمر جلال و مرگ او

در سال ۱۳۴۸ به دلیل فعالیت های سیاسی آل احمد، فشار ساواک روی وی افزایش یافت. در خردادماه، موضوع خواندن انشاء در کلاس ادبیات هنرسرای عالی بهانه ای به ساواک داد تا درخواست برکناری آل احمد را بنماید و سرانجام در ساعت چهار بعد از ظهر، هیجدهم شهریور ۱۳۴۸ هنگامی که در اسالم گیلان بود، مرگی زود هنگام او را ربود.

زمینه های فکری آل احمد

عوامل فکری مؤثر بر آل احمد را می توان به طور خلاصه و فهرست وار، این افراد یا گروه ها و مکاتب فکری دانست:

الف. اندیشه های مذهبی - اسلامی.

ب. اندیشه های کسروی.

ت. اندیشه های مارکسیستی (چه مارکسیست لنینیستی و چه مارکسیست انتقادی مانند مکتب فرانکفورت).

ث. اگزیستانسیالیسم (سارتر، کامو و هایدگر).

ج. نهیلیسم (از طریق آشنایی با آثار کافکا، داستایوفسکی، یونگر، یونسکو و صادق هدایت).

ح. نیروی سوم (خصوصاً اندیشه های خلیل ملکی).

خ. مذهب و مکتب وابستگی (که در دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم تشکیل شد و تاکید بر عامل خارجی در توسعه نیافتگی کشورهای توسعه نیافته داشت).

آثار آل احمد

به طور کلی نثر آل احمد، نثری است شتابزده، کوتاه، تاثیر گذار و دارای کوتاهی و ایجاز.

آل احمد در شکستن برخی از سنت های ادبی و قواعد دستور زبان فارسی، شجاعتی کم نظیر داشت و این ویژگی در نامه های او به اوج می رسد.

اغلب نوشته هایش به گونه ای است که خواننده می تواند بپندارد نویسنده هم اکنون در برابرش نشسته است و سخنان خود را بیان می کند و خواننده، اگر با نثر او آشنا نباشد و نتواند به کمک آهنگ عبارات، آغاز و انجام آنها را دریابد، سر در گم خواهد شد.

از این رو، ناآشنایان با سبک آل احمد، گاهی ناگزیر می شوند عباراتی را بیش از چند بار بخوانند.

زندگی جلال آل احمد فراز و نشیب های متعددی داشت. از سال ۱۳۲۲ که متولد شد، تا ۱۳۴۸ که به ابدیت پیوست، همواره در جست وجو و تفکر و نوشتن بود و در واقع، زندگی او در آثارش منعکس است و نیز آثارش در زندگی او تأثیر داشته است.

کودتای ۲۸ مرداد، فرصتی فراهم آورد تا آل احمد به «سیر آفاق و انفس» بپردازد. وی سفر خود را به دور مملکت آغاز کرد که برای او «فرصتی بود برای به جد در خویش نگریستن و به جست وجوی علت آن شکست ها به پیرامون خویش دقیق شدن». و نتیجه آن سفرنامه های اورازان در اردیبهشت ماه ۱۳۳۳، تات نشین های بلوک زهرا، در مهر ۱۳۳۷، در یتیم خلیج، جزیره خارک در خرداد ۱۳۳۹ بود. همچنین سفرنامه حج به نام «خسی در میقات» در سال ۱۳۴۵ توسط وی، به وضوح، بیان گر رویکرد جدید اوست.

غریبزدگی، از رنجی که می بریم، مدیر مدرسه و نون و القلم که در آن به تعبیر خودش، بازگشتی به سنت می کند و مسئله شهادت را از نو طرح می کند از دیگر آثار او هستند؛ اما در خدمت و خیانت روشنفکران، مهم ترین اثر اوست که خودش آن را جلد دوم غرب زدگی می نامد.

منبع: سایت راسخون

جلال آل قلم

دیدگاه های رهبر معظم انقلاب درباره جلال آل احمد

آن چه در پی می آید، پاسخ های رهبر انقلاب به پرسش های انتشارات رواق است که وی در سال ۱۳۵۸ و در تبیین منش فکری و عملی جلال آل احمد نگاشته است. متن سؤالات رواق هم اینک در دست نیست؛ اما از فحوای پاسخ ها قابل حدس است. سؤالاتی چون نحوه آشنایی با ایده های آل احمد، ساحت های نقش آفرینی فرهنگی او، واپسین منزل فکری وی و نقش او در بسترسازی برای انقلاب و... نگاه جامع الاطراف رهبری به کارنامه آل احمد، به ویژه واپسین فصل آن، بازگوکننده نکات مهمی است که می تواند جلال پژوهان را مددکار باشد.

به نام خدا

با تشکر از انتشارات رواق - اولاً به خاطر احیای نام جلال آل احمد و از غربت درآوردن کسی که روزی جریان روشنفکری اصیل و مردمی را از غربت درآورد و ثانیاً به خاطر نظرخواهی از من که بهترین سال های جوانی ام با محبت و ارادت به آن جلال آل قلم گذشته است - پاسخ کوتاه خود به هر یک از سؤالات طرح شده را تقدیم می کنم.

۱. دقیقاً یادم نیست که کدام مقاله یا کتاب مرا با آل احمد آشنا کرد. دو کتاب «غریب‌دگی و دست‌های آلوده» جزو قدیمی‌ترین کتاب‌هایی است که از او دیده و داشته‌ام؛ اما آشنایی بیشتر من به وسیله و برکت مقاله «ولایت اسرائیل» شد که گله و اعتراض من و خیلی از جوان‌های امیدوار آن روزگار را برانگیخت. آمدم تهران (البته نه اختصاصاً برای این کار) تلفنی با او تماس گرفتم و مریدانه اعتراض کردم. با این که جواب درستی نداد، از ارادتم به او چیزی کم نشد. این دیدار تلفنی برای من بسیار خاطره‌انگیز است. در حرف‌هایی که رد و بدل شد، هوشمندی، حاضر جوابی، صفا و دردمندی که آن روز در قلّه «ادبیات مقاومت» قرار داشت، موج می‌زد.

۲. جلال، قصه نویس است (اگر این را شامل نمایشنامه نویسی هم بدانید). مقاله نویسی، کار دوّم اوست؛ البته محقق و عنصر سیاسی هم هست؛ اما در رابطه با مذهب، در روزگاری که من او را شناختم، به هیچ وجه ضد مذهب نبود، بماند که گرایش هم به مذهب داشت؛ بلکه از اسلام و بعضی از نمودارهای برجسته آن به عنوان سنت‌های عمیق و اصیل جامعه‌اش، دفاع هم می‌کرد؛ اگرچه به اسلام به چشم ایدئولوژی که باید در راه تحقق آن مبارزه کرد، نمی‌نگریست؛ اما هیچ ایدئولوژی و مکتب فلسفی شناخته شده‌ای را هم به این صورت جایگزین آن نمی‌کرد. تربیت مذهبی عمیق خانوادگی‌اش، موجب شده بود که اسلام را — اگرچه به صورت یک باور کلی و مجرد — همیشه حفظ کند و نیز تحت تأثیر اخلاق مذهبی باقی بماند. حوادث شگفت‌انگیز سال‌های ۴۱ و ۴۲، او را به موضع جانبدارانه تری نسبت به اسلام کشانیده بود و این همان چیزی است که بسیاری از دوستان نزدیکش نه آن روز و نه پس از آن، تحمل نمی‌کردند و حتی به رو نمی‌آوردند!

اما توده‌ای بودن یا نبودنش؛ البته روزی توده‌ای بود؛ روزی ضدتوده‌ای بود و روزی هم نه این بود و [نه] آن. بخش مهمی از شخصیت جلال و جلالت قدر او همین عبور از گردنه‌ها و فراز و نشیب‌ها و متوقف‌نماندن او در هیچ کدام از آنها بود. کاش چند صباح دیگر هم می‌ماند و قله‌های بلندتر را هم تجربه می‌کرد.

۳. غریب‌دگی را من در حوالی ۴۲ خوانده‌ام. تاریخ انتشار آن را به یاد ندارم.

۴. اگر هر کس را در حال تکامل شخصیت فکری‌اش بدانیم و شخصیت حقیقی او را آن چیزی بدانیم که در آخرین مراحل این تکامل بدان رسیده است، باید گفت «در خدمت و خیانت روشنفکران»، نشان‌دهنده و معین‌کننده شخصیت حقیقی آل احمد است. در نظر من، آل احمد، شاخصه یک جریان در محیط تفکر اجتماعی ایران است. تعریف این جریان، کاری مشکل و محتاج تفصیل است؛ اما در یک کلمه می‌شود آن را «توبه‌روشنفکری» نامید؛ با همه بار مفهوم مذهبی و اسلامی که در کلمه «توبه» هست.

جریان روشنفکری ایران که حدوداً صد سال عمر دارد، با برخورداری از فضل «آل احمد» توانست خود را از خطای کج فهمی، عصیان، جلافت و کوتاه بینی برهاند و توبه کند؛ هم از بدفهمی‌ها و تشخیص‌های غلطش و هم از بددلی‌ها و بدرفتاری‌هایش.

آل احمد، نقطه شروع «فصل توبه» بود و کتاب «خدمت و ..» پس از غربزدگی، نشانه و دلیل رستگاری تائبانه. البته این کتاب را نمی شود نوشته سال ۴۳ دانست. به گمان من، واردات و تجربیات روز به روز آل احمد، کتاب را کامل می کرده است. در سال ۴۷ که او را در مشهد زیارت کردم، سعی او را در جمع آوری مواردی که «کتاب را کامل خواهد کرد»، مشاهده کردم. خود او هم همین را می گفت.

البته جزوه ای که بعدها به نام «روشنفکران» درآمد، با دو سه قصه از خود جلال و یکی دو افاده از زید و عمرو، به نظر من، تحریف عمل و اندیشه آل احمد بود. خانواده آل احمد حتی در «نظام نوین اسلامی» هم تا کنون موفق نشده اند ناشر قاجاقچی آن کتاب را در محاکم قضایی اسلامی محکوم یا تنبیه کنند. این کتاب، مجمع الحکایات نبود که مقداری از آن را گلچین کنند و به بازار بفرستند. اثر یک نویسنده متفکر، یک «کل» منسجم است که هر قسمتش را بزنی، دیگر آن نخواهد بود. حالا چه انگیزه ای بود و چه استفاده ای از نام و آبروی جلال می خواستند ببرند، بماند؛ ولی به هر صورت، گل به دست گل فروشان رنگ بیماران گرفت....

۵. به نظر من، سهم جلال، بسیار قابل ملاحظه و مهم است. یک نهضت انقلابی از «فهمیدن» و «شناختن» شروع می شود. روشنفکر درست، آن کسی است که در جامعه جاهلی، آگاهی های لازم را به مردم می دهد و آنان را به راهی نو می کشاند و اگر حرکتی در جامعه آغاز شده است، با طرح آن آگاهی ها، بدان عمق می بخشد.

برای این کار، لازم است روشنفکر اولاً جامعه خود را بشناسد و ناآگاهی او را دقیقاً بداند. ثانیاً آن «راه نو» را درست بفهمد و بدان اعتقادی راسخ داشته باشد. ثالثاً خطر کند و از پیشامدها نهراسد. در این صورت است که می شود «العلماء ورثه الانبیاء.»

آل احمد، آن اولی را به تمام و کمال داشت (یعنی در فصل آخر و اصلی عمرش). از دوم و سوم هم بی بهره نبود. وجود چنین کسی برای یک ملت که به سوی انقلابی تمام عیار پیش می رود، نعمت بزرگی است و آل احمد به راستی نعمت بزرگی بود. حداقل، یک نسل را او آگاهی داده است و این برای یک انقلاب، کم نیست.

۶. این شایعه (باید دید کجا شایع است. من آن را از شما می شنوم و قبلاً هرگز نشنیده بودم). باید محصول ارادت به شریعتی باشد و نه چیز دیگر؛ البته حرف فی حد نفسه، غلط و حاکی از عدم شناخت است. آل احمد، کسی نبود که بنشیند و مسلمانش کنند. برای مسلمانی او، همان چیزهایی لازم بود که شریعتی را مسلمان کرده بود و ای کاش آل احمد چند سال دیگر هم می ماند.

۷. آن روز هر پدیده ناپسندی را به شاه ملعون نسبت می دادیم. درست هم بود؛ اما از این که آل احمد را چیز خور کرده باشند، من اطلاعی ندارم یا از خانم دانشور بپرسید یا از طبیب خانوادگی.

۸. مسکوت ماندن جلال، تقصیر شماست؛ شمایی که او را می شناسید و نسبت به او انگیزه دارید. از طرفی مطهری و طالقانی و شریعتی در این انقلاب، حکم پرچم را داشتند؛ همیشه بودند؛ تا آخر بودند. چشم و دل «مردم» (و نه خواص) از آنها پر است و این همیشه بودن و با مردم بودن، چیز کمی نیست. اگر جلال هم چند سال دیگر می ماند. .. افسوس!